


بررسی انتقادی دیدگاه مصطفی ملکیان درباره امکان علوم انسانی اسلامی با تأکید بر اندیشه علامه مصباح یزدی*

عباس گرائی / دکترای فلسفه حکمت متعالیه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

geraei2144@qabas.net

ORCID: orcid.org/0000-0003-3803-6335

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۷ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۱

چکیده

نظریه «علوم انسانی اسلامی» در میان اندیشمندان اسلامی موافقان و مخالفانی دارد که هرکدام به چند دسته تقسیم‌پذیرند. دیدگاه مصطفی ملکیان در مخالفت با علوم انسانی اسلامی و انکار علوم انسانی دینی شایسته تأمل است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد انتقادی، این دیدگاه را متکی بر اندیشه علامه مصباح یزدی که از موافقان علوم انسانی اسلامی به حساب می‌آید، بررسی کرده و به این نتیجه دست یافته است که ادعای ملکیان در این حوزه با مبانی معناشناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی صحیح ناسازگار است. به نظر می‌رسد علوم انسانی دینی نه تنها ممکن، بلکه محقق است. ملکیان برای داشتن علوم انسانی اسلامی پنج پیش‌فرض برمی‌شمارد و چون سه‌تای آنها را محال می‌داند، امکان علوم انسانی اسلامی را نفی می‌کند. وی وجود نقص در علوم انسانی را یکی از این پیش‌فرض‌ها برمی‌شمارد که از سوی طرفداران علوم انسانی اسلامی، تعارض این علوم با آموزه‌های اسلامی عنوان شده و ملکیان تحقق چنین تعارضی را که نیاز به بازسازی علوم انسانی داشته باشد، رد می‌کند. این تحقیق نشان داده که چنین تعارض گسترده‌ای تحقق یافته است. همچنین وجود «روشی برای متقاعد ساختن دیگران به دیدگاه‌های دینی» را از دیگر پیش‌فرض‌های محال می‌داند. اما نشان داده شده که وی روش تولید علم را با روش تعلیم و تربیت خلط کرده است و می‌توان با روشی منطقی از منابع اسلامی نیز برای تولید علوم انسانی بهره برد.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی اسلامی، مصطفی ملکیان، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، علامه مصباح یزدی.

خوشبختانه در عصر حاضر اندیشمندان فراوانی به طرح تولید علوم انسانی اسلامی توجه نموده‌اند. اما محققان این عرصه، درباره امکان و چگونگی تولید چنین دانشی اختلاف نظری قابل توجه دارند. در کتبی که درباره علم دینی نگاشته شده، گاه به ریشه‌های تاریخی توجه اندیشمندان به بررسی نسبت میان گونه‌های باورهای آدمی و به‌طور ویژه رابطه علم و دین اشاره شده و نمونه‌هایی از دیدگاه‌های متفکران دوران باستان تا عصر حاضر و همچنین متفکران جهان اسلام ذکر گردیده است (ر.ک: حسنی و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۵۱).

اما به نظر می‌رسد مسئله امکان و چگونگی علم دینی که در دهه‌های اخیر مدنظر اندیشمندان قرار گرفته، بیشتر متأثر از رخدادهای قرون اخیر در جهان غرب و ظهور عصر روشنگری است که موجب گسترش مکاتب فلسفی تجربه‌گرا گردید. حاصل گسترش این مکاتب، ارائه تعریفی جدید از «علم»، و انحصار روش تحقیق در روش «حسی و تجربی» و بی‌معنا خواندن آموزه‌های اخلاقی، دینی و الهیاتی بود (آیر، ۱۹۵۲، ص ۷۸۶۴).

این فرایند تا جایی پیش رفت که اساساً فضای دانشگاهی در تقابل با دین قرار گرفت و سخن گفتن از آموزه‌های دینی در دانشگاه‌ها نوعی خرافه‌گویی محسوب می‌گردید و در برابر آن واکنش نشان داده می‌شد (پلاتینگا، ۱۹۸۴). علوم انسانی نوین نیز در این فضا متولد شدند و طبیعی بود که نظریه‌پردازان علوم انسانی نیز تنها راه ممکن برای رشد و بالندگی این علوم تازه را در پیروی از مکتب «تجربه‌گرایی» بدانند.

به تدریج، از اوایل قرن بیستم با زیر سؤال رفتن رویکرد اثبات‌گرایانه، برخی از محققان علوم انسانی نظیر ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) نیز متوجه کاستی‌های فراوان علوم انسانی رایج شدند و تلاش کردند با ارائه تعریفی جدید از موضوع علوم انسانی، توسعه‌ای در روش علوم انسانی ایجاد نمایند. دیلتای روش خویش را با عنوان روش «تفهیمی یا تفسیری» ارائه داد.

در ادامه این فراز و نشیب، در قرن بیستم، به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، انفجاری در علوم انسانی رخ داد و این علوم، به‌ویژه در بعد کاربردی از رونقی بی‌سابقه برخوردار شدند (مصباح، ۱۳۹۷، ص ۳۲).

از قریب دوپست سال پیش که علم غربی وارد جهان اسلام شد، واکنش‌های متعدد و متفاوتی در برابر آن در جهان اسلام نشان داده شد. از جمله این واکنش‌ها شکل‌گیری جریانی است که به‌سبب نقیص و تنافی این علوم با مبانی اسلامی، تلاش داشت علمی اسلامی، از جمله علوم انسانی اسلامی تولید کند و جوامع اسلامی را به دوران شکوفایی تمدن اسلامی بازگرداند. این رویکرد به دنبال نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام که پس از افول تمدن اسلامی شکل گرفتند، اندیشه «اسلامی کردن علوم انسانی» و حتی علوم طبیعی را دنبال کرده است.

ابراهیم عبدالرحمن رجب در اثر خویش *التأصيل الإسلامي للعلوم الاجتماعية* برخی از این اقدامات را فهرست کرده و معتقد است: هر کدام از این امور را می‌توان به‌مثابه نقطه شروع حرکت تولید علوم انسانی

اسلامی دانست (رجب، ۱۴۱۶ق، ص ۲۲-۲۳). به تدریج با طرح مبحث علم دینی که عمدتاً در حوزه علوم انسانی مطرح بود، محققان ایرانی نیز در این حوزه وارد شدند و کوشیدند تحلیلی از ماهیت و الگوی علم دینی ارائه دهند.

به نظر می‌رسد دو سؤال اساسی هنوز محور مباحث اندیشمندان حوزه علوم انسانی اسلامی را شکل می‌دهد: نخست اینکه آیا اساساً تولید چنین دانشی امکان دارد؟ و سؤال دوم که در میان باورمندان به امکان علوم انسانی اسلامی مطرح است آن است که چگونه می‌توان به این علوم دست یافت؟

سؤال اول کانون بحث مقاله حاضر است؛ زیرا به سبب کثرت بی‌باوران به علوم انسانی اسلامی، پرورش طرح «علوم انسانی اسلامی» بی‌نیاز از نقد دیدگاه مخالفان نیست.

از جمله مخالفان طرح «علوم انسانی اسلامی» مصطفی ملکیان است که این تحقیق کوشیده است استدلال‌های وی ارزیابی شود. از این رو بیان استدلال‌های ملکیان در امتناع علوم انسانی اسلامی و نقد و بررسی آنها مسئله اصلی این تحقیق است. این دیدگاه را می‌توان با تمرکز بر اندیشه‌های فلسفی علامه مصباح یزدی با رویکردی انتقادی بررسی و تحلیل کرد.

این پژوهش که به حوزه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علوم مربوط است، با بهره‌گیری از روش «توصیفی - تحلیلی» در بخش تحلیل مفاهیم و نقد و بررسی دیدگاه مدنظر از روش «تحلیلی - منطقی» بهره برده است.

پیش از این، برخی از اندیشمندان دیدگاه‌های مخالفان علم دینی (از جمله دیدگاه ملکیان) را در آثار گوناگونی به بحث نشسته‌اند؛ از جمله: در کتاب‌های *در جستجوی علوم انسانی اسلامی* (خسروپناه، ۱۳۹۳)؛ *علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات* (حسینی و دیگران، ۱۳۸۶)؛ *معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی* (سوزنچی، ۱۳۸۹)؛ *مبانی علوم انسانی اسلامی* (شریفی، ۱۳۹۴).

موضوع این تحقیق گرچه با آثار مذکور در نقد دیدگاه ملکیان اشتراک دارد، اما در شیوه نقد و نقدهای ارائه شده، متفاوت است.

۱. مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به بحث، ضروری است مفاهیم کلیدی را تعریف کرده، مقصود خویش از آنها را معین نماییم:

۱-۱. علم

مفهوم «علم» با مراجعه به مصداق عینی‌اش که به‌گونه حضور یافت می‌گردد، شناخته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۱۹۳) و تمام تعریف‌های ارائه‌شده برای حقیقت علم، تعریف‌هایی تنبیهی‌اند که به اغراض گوناگونی

نظیر ارائه دیدگاه هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی محقق نسبت به علم، تعیین مصداق‌های خاص علم، بیان اقسام علم، بیان حالات روان‌شناختی عالم، و رفع ابهامات پیش‌آمده) ارائه شده‌اند. از این‌رو علاوه بر معنای لغوی «علم»، معانی اصطلاحی متعددی برای این واژه ارائه شده که بررسی آنها خارج از هدف این تحقیق است. در اینجا تنها به اصطلاح برگزیده اکتفا می‌شود:

گاه «علم» به مجموعه قضایای متناسب، اطلاق می‌شود. براساس این اصطلاح، به مجموعه‌ای از گزاره‌های (جزئی یا کلی، اعتباری یا حقیقی) نظم‌یافته بر محوری واحد، «علم» یا رشته‌ای علمی (Discipline) اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد شایع‌ترین کاربرد این واژه در بحث «اسلامی کردن علوم» همین معناست و در این تحقیق نیز همین معنا مدنظر است.

۲-۱. اسلام

مقصود از «اسلام»، آموزه‌هایی است که از طریق متن قرآن و روایات معتبر به دست ما رسیده است. حقانیت و مطابقت با واقع، جامعیت، جهانی بودن، جاودانگی، و سازواری با طبیعت انسان از ویژگی‌های اساسی دین اسلام است که از اصول موضوعه این تحقیق محسوب می‌شوند. بر این اساس، می‌توان گفت: آموزه‌های اسلام ناب شناخت‌هایی واقع‌نما هستند و می‌توان از آنها به‌مثابه منبعی واقع‌نما در کنار سایر منابع معرفت، برای تولید علوم انسانی بهره‌برداری کرد.

۳-۱. علم اسلامی

مقصود از «علم اسلامی» دانشی است که بتوان آن را به اسلام منسوب نمود. با توجه به معنای برگزیده برای «علم»، می‌توان گفت: در مجموعه‌ها و رشته‌های علمی موجود با عنوان «علوم انسانی»، در مقایسه با آموزه‌های اسلام، جهت یا جهاتی وجود دارد که براساس آنها می‌توان این علوم را به اسلام یا غیر اسلام منسوب کرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱-۱۶۴).

بر این اساس، وصف «اسلامی» در ترکیب وصفی «علم اسلامی»، وصفی احترازی است. تلاش برای تعیین حیثیتی که این انتساب را مجاز سازد و تعریف چنین دانشی از قرن‌ها پیش در میان آثار اندیشمندان اسلامی قابل پیگیری است؛ نظیر طبقه‌بندی غزالی برای علوم (ر.ک: غزالی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۷) یا تعریفی که اخوان‌الصفاء (اخوان‌الصفاء، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۹) برای علوم شرعی بیان کرده‌اند.

اما با جدی شدن بحث «تولید علوم انسانی اسلامی» در دهه‌های اخیر در جهان اسلام، به‌ویژه در ایران پس از انقلاب اسلامی نیز تعاریفی برای «علم اسلامی» شکل گرفته است؛ مانند علوم مستند به وحی (فرهنگستان علوم اسلامی) (مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۳، ص ۱۹۳)، علوم حاصل از «پارادایم اجتهادی» (پاد) (همان، ص ۱۸)، علوم مستند به دین در سطح فراجربی (بستان، ۱۳۹۰، ص ۴۸)، علوم حاصل از پیش‌فرض‌های دینی (باقری، ۱۳۸۲،

ص ۲۵۰)، علوم مفسر فعل یا قول خداوند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۰)، علوم متأثر از مبانی سازگار با دین (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۸)، علوم متأثر از جهان بینی و ایدئولوژی دینی (گلشنی، ۱۳۷۷، ص ۲-۳: مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۳، ص ۲۱۶).

براساس تعریف برگزیده، «علم اسلامی» علمی است که در مرحله مسئله‌سازی، برای گزینش مسئله تحقیق، طرح مسائل تازه، یا طرح استدلال‌های نو، متأثر از آموزه‌های اسلام است و برای پاسخ به مسئله، متناسب با مسئله، - فی‌الجمله - از آموزه‌های اسلام به‌مثابه اصول موضوعه یا پاسخ مسئله استفاده می‌کند و در ارزیابی دستاوردهای خود، آموزه‌های اسلام را معتبر می‌داند. مقصود از «متناسب بودن آموزه‌های اسلام با مسئله»، امکان ارتباط تولیدی این دو موضوع است؛ به این معنا که برای پاسخ به مسئله، منطقاً آموزه یا آموزه‌های مدنظر از اسلام را بتوان در مقدمات استدلال‌ذی‌ربط مربوطه به کار برد و امری منطقاً بی‌ربط با مسئله به حساب نیاید.

۴-۱. علوم انسانی

مطالعهٔ پدیده‌های انسانی در طول تاریخ، به شکل‌های گوناگون وجود داشته و برخی از اندیشمندان این قبیل موضوعات را بررسی می‌کرده‌اند؛ اما با ظهور مبانی معرفت‌شناختی فرهنگ جدید، مطالعات انسانی، از صور قبلی بسیار متمایز گشت.

با صرف‌نظر از بررسی تعاریف گوناگونی که برای علوم انسانی ارائه شده (مصباح یزدی، ۱۳۷۲، ص ۴؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۷۷؛ دبیرخانه همایش، ۱۳۸۹، ص ۹۵-۹۲؛ مصباح، ۱۳۹۷، ص ۲۳. به نقل از: دایرة‌المعارف بریتانیکا؛ فروند، ۱۹۷۳، ص ۷؛ سروش، ۱۳۷۳، ص ۲۴؛ علی‌پور و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۵؛ مصباح، ۱۳۹۷، ص ۲۵؛ شریفی، ۱۳۹۴، ص ۱۱۵؛ رفیعی آتانی، ۱۳۹۶، ص ۲۱؛ خسروپناه، ۱۳۹۰، ص ۳۲) و با توجه به اصطلاح برگزیدهٔ «علم» در این تحقیق، می‌توان گفت: هریک از رشته‌های علمی باید محوری داشته باشد که همهٔ مسائل بر گرد آن محور، مشترک باشد. این محور مشترک می‌تواند موضوع، روش، هدف، یا ترکیبی از آنها باشد.

از این‌رو در تعریف هریک از رشته‌های علمی ممکن است موضوع، روش، هدف، یا ترکیبی از اینها ملاک تعریف قرار گیرد.

اما در بحث تعریف «علوم انسانی»، با یک علم مواجه نیستیم، بلکه با تعریف طبقه‌ای از علوم روبه‌رو هستیم که ابعاد گوناگونی از کنش انسانی انسان را بررسی می‌کند، به‌گونه‌ای که مسائل گوناگونی با اقتضات روشی متعدد در این علوم شکل گرفته است و نمی‌توان تنها روشی خاص برای حل آنها در پیش گرفت (ر.ک: مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۳، ص ۱۲۲؛ خسروپناه، ۱۳۹۷). به همین سبب، معرفی روشی خاص به‌عنوان محور مشترک این علوم توجیه منطقی ندارد.

اما موضوع مشترک این مجموعه علوم، پدیده‌های انسانی عالم انسان است. علوم انسانی کنش‌هایی را که به اراده و آگاهی انسان وابسته‌اند بررسی می‌کند؛ نظیر تولید، توزیع و نهاد خانواده؛ اما فعالیت‌های غیرارادی انسان نظیر فعالیت‌های دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون از دایره موضوع این علوم خارج است و اینها در علومی همچون پزشکی و زیست‌شناسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

اما برای مشخص کردن اهداف علوم انسانی، تفکیک دو جنبه از مسائل علوم انسانی ضروری به نظر می‌رسد. مسائل علوم انسانی را می‌توان به دو دسته «توصیفی» و «توصیه‌ای» تقسیم کرد. مسائل توصیفی به «آنچه هست» و «چرا هست» می‌پردازد و مسائل توصیه‌ای به «آنچه باید باشد».

اهدافی که در بخش «توصیفی» دنبال می‌شوند، عبارتند از: توصیف (Description)، تبیین (Explanation) و تفسیر (Interpretation) کنش‌های انسانی تحقق یافته و پیش‌بینی (Prediction) کنش‌های انسانی که تحقق خواهند یافت.

هدف محقق در بخش «توصیه‌ای»، جهت‌بخشی به کنش‌های انسانی به سمت کنش‌های مطلوب است که مقدمه آن ارزش‌دوری این کنش‌هاست. مقصود از «توصیف»، صرفاً ارائه گزارش از کنش انسانی، و مقصود از «تبیین» بیان چرایی کنش انسانی است، و چون کنش انسانی دارای معنایی است که کنشگر آن را قصد کرده، مقصود از «تفسیر» کشف معنای نهفته در کنش انسانی است.

آنچه در توضیح پیش‌بینی می‌توان گفت این است که «پیش‌بینی» - درحقیقت - توصیف وضعیت مشاهده‌نشده آینده است. بر این اساس، می‌توان تعریفی بر محور موضوع و اهداف علوم انسانی ارائه داد و گفت: «علوم انسانی علمی هستند که به مطالعه کنش‌های فردی و اجتماعی انسانی به منظور توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی و جهت‌بخشی آنها می‌پردازند».

۵-۱. علوم انسانی اسلامی

محققانی که برای علم اسلامی - به صورت عام - تعریف ارائه داده‌اند - در حقیقت - موضع خویش را در خصوص علوم انسانی اسلامی هم مشخص نموده‌اند. از این رو براساس تعریف مختار در علم اسلامی و علوم انسانی، می‌توان «علوم انسانی اسلامی» را این گونه تعریف کرد:

«علوم انسانی اسلامی» علمی هستند که کنش‌های فردی و اجتماعی انسانی را به منظور توصیف، تبیین، تفسیر، پیش‌بینی و جهت‌بخشی آنها مطالعه می‌کنند و در مرحله مسئله‌سازی، برای گزینش مسئله تحقیق، طرح مسائل تازه، یا طرح استدلال‌های نو، متأثر از آموزه‌های اسلام‌اند و در پاسخ به مسئله، متناسب با مسئله از آموزه‌های اسلام - فی‌الجمله - به‌منابه اصول موضوعه یا پاسخ مسئله استفاده می‌کنند و آموزه‌های اسلام را در ارزیابی دستاوردهای خود معتبر می‌دانند.

در ادامه، به بررسی و نقد دیدگاه ملکیان می‌پردازیم:

۲. محال بودن برخی پیش‌فرض‌های بازسازی اسلامی علوم انسانی

مصطفی ملکیان با بازخوانی پیش‌فرض‌های بازسازی علوم انسانی براساس آموزه‌های اسلامی، تحقق برخی از این پیش‌فرض‌ها را محال دانسته و بدین سبب تولید علوم انسانی اسلامی را ناممکن شمرده است. وی برای این امر به پنج پیش‌فرض اشاره کرده است که در ادامه بدان‌ها اشاره می‌شود:

۲-۱. شناخت اسلام

اولین پیش‌فرض این ادعا آن است که «می‌دانیم اسلام چیست»؛ یعنی شناخت دقیق و کاملی از قالب و محتوای اسلام داریم. علمی مانند رجال و درایه متکفل تعیین‌کننده قالب اسلام‌اند. اما این دو علم برای این منظور کافی نیستند، بلکه در امر شناخت قالب اسلام نیازمند روش‌شناسی علوم تاریخی نیز هستیم. برای فهم محتوای اسلام، علمی مانند تفسیر، شرح الحدیث، اصول فقه، لغت، صرف، نحو، علوم بلاغی، شرط لازم‌اند، اما شرط کافی نیستند و ما به علمی مثل زبان‌شناسی منطقی، زبان‌شناسی طبیعی و معناشناسی هم نیازمندیم (ملکیان، ۱۳۸۶، ص ۱۷۱).

۲-۲. امکان شناخت علوم انسانی

بازسازی علوم انسانی براساس آموزه‌های اسلام، شناخت علوم انسانی است. اگر بخواهیم علوم انسانی را بشناسیم - دست‌کم - سه بخش در علوم انسانی باید شناخته شود: ۱. تطور تاریخی علوم انسانی؛ ۲. وضع کنونی علوم انسانی؛ ۳. روش‌شناسی علوم انسانی (همان، ص ۱۷۹).

۲-۳. وجود نقص و عیب در علوم انسانی

سومین پیش‌فرض برای داشتن علوم انسانی اسلامی این است که «علوم انسانی موجود دارای نقص هستند». اگر کسی بعد از شناخت اسلام و علوم انسانی بخواهد از علوم انسانی عدول کند و برای آنها بدیل بیاورد، بدین معناست که معتقد است: «آنها عیب و آفت دارند» و این کمبودها به ناسازگاری میان بسیاری از آنچه در علوم انسانی گفته می‌شود به آنچه در قرآن و روایات در باب انسان گفته شده، بازمی‌گردد. همه همین جواب را می‌دهند و جواب دیگری تاکنون شنیده نشده است (همان، ص ۱۸۰).

۲-۴. دین؛ ارائه‌کننده دانشی متعارض با علوم انسانی

پیش‌فرض دیگر این است که دین به ما دانشی می‌دهد که متعارض با دانش ارائه‌شده از سوی علوم انسانی است؛ بدین معنا که رسالت دین بیان دانش یا ارزش باشد و این دانش با علوم انسانی در تعارض باشد؛ زیرا اگر در دین فقط ارزش‌ها بیان شده باشند هیچ‌گونه ناسازگاری با علوم انسانی پیدا نمی‌کنند. وظیفه علوم انسانی در همه شاخه‌ها بیان دانش است و اگر رسالت دین فقط بیان ارزش باشد هیچ تعارضی با دانش نخواهد داشت. البته گاه ناآگاهانه ارزش‌های بسیاری در علوم انسانی راه یافته و این منطقی‌تاً خطاست (همان، ص ۱۸۱).

اما تعارض علوم انسانی با دین بدین معناست که نظریه‌ای مطرح شده و اهل آن علم هم قاطباً آن را پذیرفته‌اند، اما این نظریه با نص روایت یا آیه‌ای ناسازگار است. البته ممکن است در برخی نظریه‌ها تعارض وجود داشته باشد، اما تا زمانی که مکاتب متعدد وجود دارند و قاطباً عالمان نظریه‌های معارض دین را نپذیرفته‌اند، نمی‌توان گفت: تعارضی بین علوم انسانی و دین وجود دارد. به نظر می‌رسد این تعارض‌ها را به این سادگی نمی‌توان اثبات کرد، یا - دست کم - این‌گونه موارد آن قدر زیاد نیست که بتوان دم از بازسازی علوم انسانی زد. تبصره زدن بر یک علم را بازسازی آن علم نمی‌گویند. موارد تعارض باید آن قدر زیاد باشد که بگوییم: می‌خواهیم آن علم را بازسازی کنیم (همان، ص ۱۸۷).

۲-۵. وجود روشی برای متقاعد ساختن دیگران به دیدگاه‌های دینی خودمان

پیش فرض آخر این است که «روشی برای متقاعد ساختن دیگران به دیدگاه‌های دینی خودمان داریم». علم به یک مطلب، غیر از تعلیم آن و متقاعد ساختن دیگران به آن مطلب است. برای متقاعد ساختن دیگران به آن مطلب، نمی‌توانیم از آنها انتظار داشته باشیم که مثل ما به آموزه‌های اسلامی باور داشته باشند، بلکه باید به شواهد تجربی استناد کنیم، یا باید استدلال عقلی بر آن اقامه نماییم؛ مثلاً، استقرا نشان می‌دهد که برای یقین به قضیه P سه راه وجود دارد: ۱. ایمان به گوینده آن قضیه؛ ۲. حس و تجربه مفاد P؛ ۳. استدلال بر مفاد P.

اگر حرفی زدیم که حس و تجربه پشتوانه‌اش نبود و استدلال هم به نفع آن نداشتیم، گرچه در مقام ثبوت، حرفمان مطابق با واقع باشد، در مقام اثبات باید سکوت کنیم. این بدان معناست که وقتی تابع روش‌شناسی مقبول آن علوم می‌شویم، نمی‌توانیم مدعی بازسازی آن گردیم، بلکه با همان روش‌شناسی حرف نو زده‌ایم، و این کاری است که همه محققان علوم انسانی انجام می‌دهند (همان، ص ۱۸۹ و ۱۹۰).

لازمه این امر آن است که علوم انسانی نمی‌توانند در مقام دوری، صبغه اسلامی داشته باشند، هرچند در مقام گردآوری می‌توانند اسلامی باشند. اما مقام گردآوری، نه اهمیتی دارد و نه قداستی به علم می‌دهد. آنچه مهم است این است که در مقام دوری بتوان نظریه دینی خود را بر کرسی نشانند و این کار امکان ندارد، مگر با توسل به روش‌شناسی مقبول عالمان علم موردنظر (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۸۳-۸۵).

نقد و بررسی

براساس این دیدگاه، پیش فرض اول و دوم قابل دسترسی است و اشکال دسترسی به علوم انسانی اسلامی متوجه این دو پیش فرض نیست و مشکل بیشتر از ناحیه پیش فرض‌های سوم، چهارم و پنجم ایجاد می‌شود. از این‌رو ناظر به اشکالات این دیدگاه، تحت عنوان پیش فرض‌های سوم تا پنجم نکات ذیل آورده می‌شود:

نقد (۱)

پیش فرض سوم «وجود نقص و عیب در علوم انسانی» بود. ملکیان به مدعیان امکان علوم انسانی اسلامی نسبت می‌دهد که ایشان تنها نقص و عیب در علوم انسانی را در ناسازگاری برخی از نظریات علوم انسانی با آموزه‌های قرآنی و روایی می‌بینند و برای رد این پیش فرض، تحلیلی را به عنوان پیش فرض چهارم مطرح کرد. اما چنین نسبتی نمی‌تواند صواب باشد؛ زیرا می‌توان گفت: از نگاه مدعیان علوم انسانی اسلامی، نقص و عیب علوم انسانی، منحصر در ناسازگاری برخی نظریات علوم انسانی با آموزه‌های قرآنی و روایی نیست و از جهات دیگری نیز می‌توان این نقص را اثبات نمود. برای مثال، چون ادراکات عقلی نیز - فی‌الجمله - از منابع معتبر برای شناخت واقع محسوب می‌شوند ناسازگاری مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی یا روش‌شناختی این علوم با مبانی صحیح عقلی، از دیگر نقایص این علوم می‌تواند به شمار می‌آید. برای مثال، از نقدهای شایع مدعیان علوم انسانی اسلامی بر علوم انسانی رایج، «انحصارگرایی روشی» به معنای منحصر کردن روش تحقیق در روش «تجربی»، «تفهیمی» یا هرگونه انحصارگرایی روشی دیگر است.

نقد (۲)

وی برای رد پیش فرض چهارم، یعنی وجود تعارضی که محقق را نیازمند بازسازی علوم انسانی کند، مقدمه‌ای را به عنوان «رابطه ارزش و دانش» بیان می‌کند و در این مقدمه، حوزه ارزش را کاملاً از دانش جدا دانسته، اساساً ارزش را دانش و امری معرفت‌بخش محسوب نمی‌کند و چون رسالت دین را تنها بیان ارزش معرفی می‌نماید، اولاً وقوع تعارض بین دین و علوم انسانی را ناممکن می‌داند، و ثانیاً، ورود ارزش به علوم انسانی را امری منطقی خطا تلقی می‌کند.

اما اولاً، آیت‌الله مصباح یزدی در نقد این تفکیک، اثبات می‌کند که ارزش‌ها، چه ارزش‌های عام اخلاقی و چه ارزش‌هایی که در هر رشته از علوم انسانی مطرح می‌شوند (نظیر ارزش‌های اقتصادی و ارزش‌های روان‌شناختی) گزاره‌هایی واقع‌نما هستند که از رابطه ضروری دو واقعیت خیر می‌دهند و از همین رو معرفت‌بخش‌اند و ماهیتاً دانش محسوب می‌شوند (مصباح، ۱۳۹۵، درس هفتم). براساس همین مبنا، می‌توان علوم انسانی را دارای دو بُعد «توصیفی» و «توصیه‌ای» دانست و هر بُعد را نیز حقیقتاً «علم» به معنای عام آن به شمار آورد و به همین سبب وقوع تعارض بین علوم انسانی با دین را ممکن دانست.

ثانیاً، آیت‌الله مصباح یزدی بر این نکته پای می‌فشارد که رسالت اساسی دین بیان هر چیزی است که برای هدایت انسان به سوی سعادت ابدی لازم است و بخش اعظمی از این آموزه‌ها به شناخت حقایق عالم مربوط می‌شود که به مخاطب خویش نوعی جهان‌بینی و هستی‌شناسی تعلیم می‌دهد و آنچه را به شناخت حقایق مربوط می‌شود می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

– دسته‌ای به اصول اساسی و پایه‌ای دین مربوط می‌شود.

– دسته‌ای دیگر با مسائل فرعی‌تر و جزئیات روبنایی حقایق دینی ارتباط پیدا می‌کند.

– دسته سوم مسائلی هستند که هدف از آنها حصول نتیجه‌ای است که انسان را در دستیابی به هدف دین

کمک می‌کند.

درخصوص مسائل اساسی و اصول پایه‌ای دین – که مهم‌ترین آنها اعتقادات اصلی سه‌گانه توحید، نبوت و معاد

است – اسلام مسامحه را جایز ندانسته، یقین را در آنها شرط می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۹). از این رو

منحصر کردن دستاورد دین در آموزه‌های توصیه‌ای و ارزشی خطاست.

نقد (۳)

ایشان تعارض علوم انسانی با دین را نمی‌پذیرد؛ به این دلیل که تعارض تنها در جایی معنا دارد که نظریه‌ای مطرح

شود و اهل آن علم هم قاطباً آن را پذیرفته باشند، ولی این نظریه با روایت یا آیه‌ای ناسازگار باشد. در غیر

این صورت نمی‌توان سخن از تعارض و نیازمندی علوم انسانی به بازسازی به میان آورد.

از نگاه *ملکیان* چنین تعارضاتی، یا اساساً قابل اثبات نیست یا – دست کم – به اندازه‌ای نیست که بتوان دم

از «بازسازی علوم انسانی» زد. وی معیار نیازمندی به بازسازی علوم انسانی را اثبات گسترده تعارضاتی دانسته

که بین علوم انسانی با آیات و روایات تحقق یافته باشد و چون اثبات چنین چیزی امکان ندارد یا در حدی

نیست که ما را نیازمند بازسازی علوم انسانی سازد، امکان بازسازی علوم انسانی براساس آموزه‌های اسلامی را

نفی کرده است.

اما ادعای نبود چنین تعارض گسترده‌ای، ادعایی بی‌دلیل است و تحقیقات محققان علوم انسانی اسلامی

وجود چنین تعارض گسترده‌ای را اثبات کرده است. ابتدای این علوم بر مبنای غلط معرفت‌شناختی شک‌گرا و

نسبی‌گرا، جهان‌بینی مادی‌گرا و الحادی، انحصارگروی غیرمنطقی روشی، اهداف محدود به غایات مادی و

مانند آن سبب تعارض گسترده این علوم با آموزه‌های اسلام شده است (برای نمونه، رک: گنون، ۱۳۶۵؛

مصباح، ۱۳۹۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶؛ گلشنی، ۱۳۷۷)؛ چنان‌که علامه طباطبائی بر این تعارض گسترده

تصریح کرده، می‌نویسد:

هؤلاء الباحثون يبنون نظريهم على تحول الاجتماع مع إلغاء المعنويات من معارف التوحيد و فضائل

الأخلاق، فكلتهم جامدة على سبب التكامل الاجتماعي المادي العادم لفضيلة الروح و كلمة الله هي

العليا (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۳).

علاوه بر این، امروزه این علوم مبنای عمل و اداره زندگی انسان‌ها قرار گرفته‌اند و این امر ضرورت بازسازی این

علوم انسانی را مضاعف کرده است.

نقد (۴)

پیش فرض نهایی مطرح شده در این دیدگاه آن است که تولیدکنندگان علوم انسانی اسلامی معتقد به داشتن روشی برای متقاعد ساختن دیگران هستند. سپس با ناممکن دانستن این پیش فرض، امکان علوم انسانی اسلامی نفی شده است.

توضیح آنکه در این دیدگاه برای یقین به قضیه P سه راه بیان شده است: ۱. ایمان به گوینده آن؛ ۲. حس و تجربه مفاد آن؛ ۳. استدلال بر مفاد آن. بر این اساس، نتیجه گرفته شده که اگر مسئله‌ای از مسائل علوم انسانی براساس قرآن و روایات پاسخ داده شده، برای مخاطب غیرمؤمن به قرآن و روایات، باید در مقام تعلیم، دست از انتسابش به قرآن و روایات برداریم و همچون محققان عادی آن علم عمل نماییم و از روش معمول آنها بهره گیریم.

در نقد این بخش از این دیدگاه می‌توان گفت:

اولاً، درست است که علوم حصولی باید قابل انتقال به دیگران باشند و احکام خود را با روشی اثبات نمایند که قابلیت ارزیابی توسط دیگران را داشته باشند، اما این بدان معنا نیست که اگر چنین دانشی تولید شد ضرورتاً دیگران را به آن علم متقاعد می‌سازد. آنچه ضرورت دارد، رعایت منطق تولید علم در بررسی مسائل آن علم است. بنابراین، بر فرض که علوم انسانی اسلامی تولید یافته نتواند همه محققان و دانش پژوهان این دسته از علوم را متقاعد سازد، نمی‌توان تولید چنین علمی را ناممکن دانست. درحقیقت، مجموعه‌ای از مسائل حول یک موضوع و پاسخ‌های آن که در آن ضوابط منطقی تولید علم رعایت شده باشد، شأنیت پذیرش از سوی دیگران را به منزله علم داراست و فعلیت یافتن این امر، به عوامل معرفتی و غیرمعرفتی دیگری، همچون سلامت نفس مخاطب در برخورد با حقیقت بستگی دارد و فعلیت نیافتن این پذیرش، به معنای علم نبودن علوم انسانی اسلامی نیست.

ثانیاً، در این دیدگاه، برای راه‌های یقین به گزاره‌ای مثل P تقسیمی ارائه شده که باید پرسید: آیا مقصود از یقین در این بیان، یقین منطقی است یا یقین روان‌شناختی؟ اگر مقصود راه‌های ایجاد یقین روان‌شناختی برای مخاطب است، این بحث به حوزه تعلیم و تربیت و شیوه‌های آموزش بازمی‌گردد که محل بحث آن در مسئله امکان و چگونگی تولید علم نیست. اما اگر مقصود راه‌های یقین منطقی به گزاره P است، باید گفت: در این دیدگاه، این بحث به صورتی صحیح مطرح نشده است. برای بررسی راه‌های اثبات منطقی یک قضیه، نخست باید مشخص شود که قضیه P بدیهی است یا نظری؟ در صورت بدیهی بودن نیازی به اثبات نخواهیم داشت و در صورت نظری بودن - چنان‌که آیت‌الله مصباح یزدی تبیین می‌نماید - باید با توجه به موضوع آن گزاره، منطقاً راه اثبات آن را مشخص کرد.

برای مثال، اگر موضوع پدیده‌ای تاریخی باشد، نیازمند استدلال نقلی برای موجه ساختن آن خواهیم بود و اگر موضوع امری محسوس باشد، توجیه آن نیازمند استدلال تجربی است و اگر موضوع امری غیرمحسوس باشد، استدلال عقلی توجیه آن را بر عهده خواهد گرفت. بنابراین، برای موجه‌سازی تصدیقات نظری همواره نیازمند استدلال هستیم که یکی از کارکردهای عقل است و بسته به مواد به کار رفته در استدلال، نام‌هایی همچون استدلال «نقلی»، «تجربی»، یا «عقلی» بر آن می‌نهیم (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۵۵۳).

بنابراین، استدلال راه سومی برای توجیه یک تصدیق نیست، بلکه قالبی است که برای توجیه کلیه قضایای نظری استفاده می‌شود. آیت‌الله مصباح یزدی اساساً مقابل قراردادن تجربه و استدلال را اشتباهی منطقی دانسته، می‌نویسد:

«تجربه» روشی در مقابل روش «قیاسی» نیست و علاوه بر اینکه خودش مشتمل بر قیاس است، می‌تواند یکی از مقدمات قیاس دیگر را تشکیل دهد. بنابراین، نه مرادف قرار دادن استقرا و تجربه صحیح است و نه مقابل قرار دادن تجربه با قیاس! (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۱۱).

ثالثاً، برای پاسخ‌های نظری دینی همواره استدلال عقلی وجود دارد؛ حتی تعبد به دین حق، خود پشتوانه‌ای عقلی دارد و این امر موجب می‌شود که محقق علوم انسانی اسلامی در مقام اثبات، هیچ‌گاه ملزم به سکوت نگردد. از این رو اگر گزاره‌ای توصیفی یا توصیه‌ای مربوط به علوم انسانی با صراحت کامل و با همه جزئیاتش در متون دینی موثق و معتبر ذکر شده باشد، برای اثبات آن برای شخص غیرمؤمن به منابع دینی، دو راه وجود دارد:

۱. اثبات اعتبار معرفت‌شناختی روش نقلی دینی با اثبات مبانی دین‌شناختی و معرفت‌شناختی مربوط؛
۲. اثبات گزاره مزبور با استفاده از روش‌های مقبول وی در صورتی که ماهیت آن گزاره قابلیت اثبات از راه‌های متفاوت را داشته باشد (مصباح، ۱۳۹۷، ص ۱۰۹).

حتی در صورتی که چنین قابلیت وجود نداشته باشد، محقق مؤمن به منابع دینی می‌تواند به‌عنوان اصل موضوعه در تحقیق خویش از آن گزاره بهره‌گیرد و با فروعاتی که از آن نتیجه می‌گیرد تحقیق خویش را به پیش برد؛ چنان که در علوم انسانی رایج به‌وفور می‌توان چنین راهبردی را مشاهده کرد و این امر مانع ورود چنین نظراتی در حوزه علوم انسانی نشده است. از این رو علوم انسانی اسلامی با بن‌بست مواجه نیست و محقق منطقاً ملزم به سکوت نیست.

رابعاً، به‌سبب تنوع روش‌ها و فنون مکاتب گوناگون در حوزه علوم انسانی، محقق علوم انسانی اسلامی مجبور به تبعیت از روش‌ها و فنون رایج در این حوزه نخواهد بود و می‌تواند در حوزه فن و روش، دست به ابتکار بزند و در عین تأثیرپذیری از آموزه‌های دینی، روش‌های ابتکاری و در عین حال، منطقی را وارد این حوزه سازد. در این زمینه، ابتکارات فیلسوفان اسلامی در تولید و توسعه نسخه فلسفه وارداتی می‌تواند الهام‌بخش محققان علوم انسانی اسلامی باشد (ر.ک: گرائی، ۱۴۰۰، فصل سوم و چهارم).

نتیجه‌گیری

مصطفی ملکیان با بازخوانی پیش‌فرض‌های بازسازی علوم انسانی براساس آموزه‌های اسلامی، پنج پیش‌فرض را برای این کار برمی‌شمارد: ۱. می‌دانیم اسلام چیست. ۲. می‌توانیم علوم انسانی را بشناسیم. ۳. علوم انسانی موجود به سبب تعارض با آیات و روایات، دارای نقص هستند. ۴. دین دانشی متعارض با علوم انسانی ارائه می‌دهد. ۵. روشی برای متقاعد ساختن دیگران به دیدگاه‌های دینی خودمان داریم. وی دو پیش‌فرض نخست را ممکن و سه پیش‌فرض دیگر را محال می‌داند و بدین‌روی، تولید علوم انسانی اسلامی را ناممکن می‌شمرد.

اما نقص این علوم منحصر در ناسازگاری برخی نظریات علوم انسانی با آموزه‌های قرآنی و روایی نیست، بلکه ناسازگاری مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی یا روش‌شناختی این علوم با مبانی صحیح عقلی، از دیگر نقایص مهم این علوم محسوب می‌شود و تحقیقات محققان اسلامی از تحقق گسترده چنین تعارضی خبر می‌دهد. امکان روش تولید علوم انسانی اسلامی نیز محال نیست؛ زیرا آنچه در فرایند تولید علم ضرورت دارد، رعایت منطق تولید علم در بررسی مسائل آن علم است. نپذیرش دیگران به معنای علم نبودن علوم انسانی اسلامی نیست و نباید حوزه‌ی تعلیم و تربیت را با فرایند تولید علم خلط کرد.

آموزه‌های نظری دینی همواره از استدلال عقلی بهره‌مندند؛ حتی آموزه‌های تعبدی دین حق، خود پستوانه‌ای عقلی دارد و این امر موجب می‌شود که محقق علوم انسانی اسلامی در مقام اثبات، هیچ‌گاه ملزم به سکوت نگردد و - دست کم - با اثبات اعتبار معرفت‌شناختی روش نقلی دینی، دستاوردهای علمی خویش را موجه نماید.

به سبب تنوع روش‌های مکاتب گوناگون در حوزه‌ی علوم انسانی، محقق علوم انسانی اسلامی مجبور به تبعیت از روش‌های رایج در این حوزه نیست و می‌تواند در حوزه‌ی روش، دست به ابتکار بزند و در عین تأثیرپذیری از آموزه‌های دینی، فنون و روش‌هایی ابتکاری را وارد این حوزه گرداند.

حاصل آنکه دیدگاه انتقادی مورد بحث، توان نفی امکان علوم انسانی اسلامی توصیفی را ندارد.

منابع

- خوان الصفا، ۱۴۱۵ق، *رسائل اخوان الصفا*، تحقیق عارف تامر، بیروت و پاریس، منشورات عویدات.
- باقری، خسرو، ۱۳۸۲، *هویت علم دینی: نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بستان، حسین، ۱۳۹۰، *گامی به سوی علم دینی (۲): روش بهره‌گیری از متون دینی در علوم اجتماعی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، تدوین احمد واعظی، قم، اسراء.
- حسینی، سیدحمیدرضا و دیگران، ۱۳۸۶، *علم دینی: دیدگاه‌ها و ملاحظات*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۹۰، «الگوی حکمی - اجتهادی علوم انسانی»، *جاویدان خرد*، دوره جدید، ش ۱۹، ص ۶۶-۲۹.
- _____، ۱۳۹۳، *در جستجوی علوم انسانی اسلامی*، قم، معارف.
- _____، ۱۳۹۷، «درآمدی بر الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی اسلامی»، *تحقیقات بنیادین علوم انسانی*، ش ۱۳، ص ۳۵۷.
- دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، *گفت‌وگو با علامه آیت‌الله مصباح، مبانی فلسفی علوم انسانی، گفت‌وگوها*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- رجب، ابراهیم‌بن عبدالرحمن، ۱۴۱۶ق، *التأصيل الإسلامي للعلوم الإجتماعية*، ریاض، دار عالم الکتب.
- رفیعی آتانی، عطاءالله، ۱۳۹۶، *واقعیت و روش تبیین «کنش انسانی» در چهارچوب فلسفه اسلامی*، تهران، مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا.
- سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۳، *تفرج صنع (گفتارهایی در اخلاق، صنعت، و علم انسانی)*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- سوزنجی، حسین، ۱۳۸۹، *معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- شریفی، احمدحسین، ۱۳۹۴، *مبانی علوم انسانی اسلامی*، چ دوم، تهران، آفتاب توسعه.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- علی‌پور، مهدی و دیگران، ۱۳۹۰، *پارادایم اجتهادی دانش دینی "پاد"*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- غزالی، ابوحامد، ۱۴۰۶ق، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- گرائی، عباس، ۱۴۰۰، *امکان و چگونگی تولید علوم انسانی توصیفی فرافرنهنگی اسلامی با الگوگیری از فلسفه اسلامی*، رساله دکتری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- گلشنی، مهدی، ۱۳۷۷، *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گنون، رنه، ۱۳۶۵، *سبطره کمیت و علامت آخرالزمان*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مجمع عالی حکمت اسلامی، ۱۳۹۳، *علم دینی: دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها*، قم، حکمت اسلامی.
- مصباح بزدی، محمدتقی، ۱۳۷۲، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۷۸، «رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی»، در: *مجموعه مقالات وحدت حوزه و دانشگاه و بومی و اسلامی کردن علوم انسانی*، قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- _____، ۱۳۸۹، *درباره پژوهش*، تدوین جواد عابدینی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۱، *آموزش فلسفه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۲، *رابطه علم و دین*، تحقیق و نگارش علی مصباح، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۵، *هم‌اندیشی معرفت‌شناسی*، تدوین محمد سربخشی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۷، *فلسفه علوم انسانی در اسلام*، قم، مرکز آموزش مجازی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____، ۱۳۹۵، *فلسفه اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۰، *راهی به راهی*، تهران، نگاه معاصر.
- _____، ۱۳۸۶، «پیش‌فرض‌های بازسازی اسلامی علوم انسانی»، در: *سیدحمیدرضا حسینی و دیگران، علم دینی: دیدگاه‌ها و ملاحظات*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

Ayer, Alfred Jules, 1952, *Language, truth and logic*, New York, DOVER.

Freund, Julien, 1973, *Les théories des sciences humaines*, Presses Universitaires de France.

Plantinga, Alvin, 1984, "Advice to Christian Philosophers", *Faith and Philosophy: Journal of the Society of Christian Philosophers*, V. 1, Iss. 3, Article 1.